

باقطع سلطه امپریالیزم و سرنگونی نظام فئودال کمپرادوری زنان میتوانند به آزادی و حقوق برابر با مردان نایل گردند

اخیراً مقاله تحت عنوان "مسولیت زنان در شرایط کنونی" نوشته دیپلوم انجنیر سخی ارزگانی در سایت "گفتمان" به نشر رسیده است. موصوف در این مقاله خواسته است تا باصطلاح تکلیف زنان را یکطرفه نموده، آنها را به حق و حقوق شان متوجه ساخته و مسولیت آنها را معین و مشخص نماید. گرچه نظر آقای ارزگانی برای همه واضح و مشخص است و من قصد این را ندارم که نوشته آن را همه جانبه مورد نقد قرار دهم. زیرا آقای ارزگانی از هر چمن سمنی بر چیده، گاهی در چهره اسلام ظاهر شده، گاهی در چهره دموکرات، زمانی در دفاع از مزارای برخاسته و زمانی هم در دفاع از حق و حقوق محرومین قلم فرسائی نموده است. بلکه منظور از این نیشته آنست تا موضوعات و مسائلی را که امروز در مورد حق و حقوق زنان مطرح است، تاحدی بشکافیم زیرا در شرایط فعلی همه از چپ تا راست از حقوق زنان صحبت دارند حتی دولت نشاند و بادران اشغالگراش هم با آوردن فرمایشی چند زن در کابینه و شورای باصطلاح ملی از حق و حقوق زنان صحبت می نمایند. در حالیکه اینها در مورد حقوق زنان هیچ کاری انجام نداده اند و حقوق زنان همان است که اسلام برای آنها قایل شده است؛ بلکه هر روز عده ای از زنان کشورادر دهات، مورد بیرحمانه ترین حملات هوائی و زمینی قرار میدهند و در تمام کشورزنان تحت ستم چندلایه نظام حاکم مرد سالار و مردان در خانواده ها رنج و عذاب میکشند. طالبان هم در چوکات حقوق اسلامی برای زنان، حق و حقوق قایل اند و آنها میخواهند زنان را بطور کامل در خانه محصور نموده و از انجام کارهای اجتماعی و درس و تعلیم محروم سازند. در این کارزار گروه های مختلف روشنفکران هم نظریات شان را پیرامون این مسأله ابراز میدارند. فمینیست هاستم کشیدگی زنان را مربوط به مردان دانسته اظهار میدارند که حق و حقوق زنان از جانب مردان غصب گردیده و باید زنان بر ضد مردسالاری مبارزه نمایند. عده هم به این نظر هستند که زنان فقط خودشان می توانند برای حقوق خویش مبارزه نمایند و حق و حقوق آنها از طرف مردان اعاده نمیگردد. عده ای هم بر این باور هستند که گویا مناسب ترین محل برای زنان خانه است و باید زنان صرف مصروف خانه داری و بیگفته مردم عام عیال داری باشند و عده ای هم مسایل را از دید اخلاقی و مذهبی مطرح میسازند و در چوکات حقوق اسلامی برای زنان حق و حقوق قایل هستند و نظریه آقای سخی ارزگانی هم از این گونه نظریات متأثر بوده و از آنها فراتر نرفته است. بحث را از سخنان آقای ارزگانی آغاز می نمایم.

"در یک جامعه هستی و نیستی زن و مرد با هم مشترک میباشند. زیرا که ضرر و منافع شان باهم گره خورده و در صورت همبستگی، تشریک مساعی صادقانه و خردمندانه در کلیه ابعاد اجتماعی، مادی و معنوی جامعه است که "آینده" درخشان و تابناک نیز نصیب شان میگردد.

اما، در جامعه قومی و قبیله ئی، طایفوی و خانوادگی افغانستان که از یک "باقت" عقب نگهداشته شده بی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره بر خوردار است، زنان به "اسارت" و ویژه مردسالاران و سنت های خرافی جامعه قرار دارند که زنان از ابتدائی ترین حقوق لازم خویش در بافتار جامعه نیز محروم میباشند.

آقای ارزگانی وقتی میخواد در مورد حقوق زنان صحبت نماید مسأله را از دید فرهنگی و جامعه قومی، قبیله ای، طایفوی و خانوادگی افغانستان "مطرح میسازد که دارای باقت عقب نگهداشته شده اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره است و بعدنتیجه میگیرد که زنان به "اسارت" و ویژه مردسالاران و سنت های خرافی جامعه قرار دارند که زنان از ابتدائی ترین حقوق لازم خویش در بافتار جامعه نیز محروم میباشند. تحلیل آقای ارزگانی از جامعه افغانستان یک تحلیل قومی، قبیله ای و خانوادگی "بوده و پایه علمی ندارد. آقای ارزگانی با وجودیکه از مسایل قومی، قبیله ای و طایفوی در افغانستان صحبت مینماید ولی هیچگاهی توضیح نمیدهد که در این جامعه چه نوع طبقات وجود دارد و مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این جامعه چگونه میباشد و از همه مهمتر اینکه چرا این جامعه عقب نگهداشته شده است. تحلیل جامعه شناسانه و علمی این طور حکم میکند که کشور افغانستان در شرایط فعلی یک کشور مستعمره و نیمه فئودالی بوده که اکثریت قاطع مردم بشمول زنان از کوچک ترین نوع حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بر خوردار نیستند. یعنی مسأله اساسی را در افغانستان مسأله قبیله ای، طایفوی و خانوادگی تشکیل نداده، بلکه مسأله اساسی و عمده مسأله طبقاتی است که در روینا به اشکال قبیله ای و خانوادگی تبارز مینماید. در جامعه طبقات حاکم استثمارگر اعم از مردان و زنان از همه امتیازات مادی و معنوی بر خوردار بوده و میباشند. و طبقات محروم و رنجبر اعم از زنان و مردان در یک صف قرار داشته و تحت ستم و استبداد و استعمار امپریالیزم و ارتجاع فئودال کمپرادوری به سر می برند. حال اگر به فرض تحلیل آقای ارزگانی راهم صحه بگذاریم باز هم متوجه می شویم که در جامعه طبقاتی قبیله ای و طایفوی هم عده ای حاکم هستند و عده محکوم. آن عده که محکوم هستند چه زن باشند چه مرد، از ابتدائی ترین حقوق لازم خویش بر خوردار نیستند. اینک آقای ارزگانی مسأله را صرف در مورد زنان مطرح میسازد و بعد نتیجه میگیرد که زنان به "اسارت" و ویژه مردسالاران و سنت های خرافی جامعه قرار دارد جای تعجب است.

درحالی‌که واقعیت اینست که اکثریت مردم افغانستان از جمله کارگران، دهقانان، اهل کسبه و اقشار مختلف طبقه خرده بورژوازی اعم از زنان و مردان از کوچکترین حقوق و امتیازات زندگی بر خوردار نیستند. و طبقات بالائی جامعه چه زنان و چه مردان از تمام امتیازات مادی و معنوی جامعه برخوردار میباشند.

اگر آقای ارزگانی آرزو دارد و میخواهد که زنان به حق و حقوق خویش نایل گردند، باید به این واقعیت توجه نماید که نخست باید زنان و مردان طبقات محروم و محکوم باید آزادی خود را بدست آورند و جامعه را انسانی سازند همه مردم از حق کار، تحصیل، حق زندگی و آزادی بر خوردار شوند. آنگاه است که زنان هم به حقوق و آزادی های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی جنسی خویش نایل میگردند و از ستم مردان رهائی مییابند.

در جوامع اولیه زنان نسبت به مردان زیاد تر در فعالیت های اقتصادی یعنی جمع آوری خوراک، شکار حیوانات کوچک و فعالیت های ساده کشاورزی سهم می گرفتند و در نتیجه از موقعیت برتری برخوردار بودند. تحول فعالیت های اقتصادی و رشد تکامل ابزار تولید موجب آن گردید تا زنان با توجه به وضعیت فیزیکی خود به تدریج از عرصه های فعالیت های اصلی تولیدی و اقتصادی خارج شدند بدین لحاظ تقسیم کار اجتماعی به شکلی در آمد که زنان مسئولیت نگهداری کودکان، انجام دادن کارهای خانگی و اکثراً برخی از کارهای تولیدی خانگی را بر عهده گرفتند و آهسته آهسته موقعیت برتر اجتماعی خویش را از دست دادند. از سوی دیگر با فراهم شدن ابزار و مازاد تولید در دست عده معدودی، شکل گیری طبقات روند تاریخی خویش را آغاز نمود. توجه مالکان ثروت و ابزار تولید بخاطر حفظ و انتقال مورثی آن، لزوم تک همسری و چند همسری را برای زنان مطرح ساخت و بدین ترتیب خانواده به شکل کنونی خود شکل گرفت و به صورت یک نهاد اجتماعی در درون جوامع طبقاتی متبلور گردید. به این ترتیب علت اصلی ستمی که در جوامع طبقاتی بر زنان وارد می شود همانا در "مالکیت خصوصی بر ابزار تولید" یا به عبارت دیگر تسلط نظام های مبتنی بر استثمار انسان از انسان است یعنی نظام های که مردسالاری را به صورت پدیده ای در درون خود بوجود می آورد. مردسالاری نیز که پیوسته با تکامل شرایط مادی و اقتصادی تحول یافته، نمونه بارز وجدانشدنی از فرهنگ و ایدئولوژی طبقاتی حاکم بر جوامع انسانی است و با از بین رفتن پایه مادی آن یعنی محور نظام طبقاتی زمینه برای از میان بردن کامل آن فراهم میگردد. در کشور ما افغانستان که نظام طبقاتی (مستعمراتی و نیمه فئودالی) مردسالار بر جامعه حاکم است، بناءً زنان تحت تسلط مردان واقع شده اند. هر گاه میخواهیم که زنان آزاد گردند و از حقوق مساوی با مردان برخوردار شوند باید سیستم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور را عوض نمود تا برای زنان زمینه کار و اشتراک در فعالیت های اقتصادی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی برابر با مردان مساعد شود. آنوقت نظر به رشد و تکامل جامعه زنان به تدریج به حقوق اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و جنسی کامل خویش نایل میشوند. ارزگانی در جای دیگر مینویسد:

"تاکنون جامعه ما به آن حد کمال و بلوغ سیاسی- فرهنگی لازم نرسیده است که زنان از حقوق مساوی با مردان برخوردار گردند "مقام" و "کرامت انسانی" زن احترام شود. یعنی وقتی که مرد سالاران از "حقوق" خویش بی خبر اند، و به خاطر انحصار حاکمیت و یک تازی "خون" یکدیگر را به زمین خدا می ریزانند تا بالای گرده جامعه "فرعون گونه" مسلط گردند. پس چگونه ممکن است که مردسالاران برای زنان "حق" و احترام انسانی قابل شوند؟! ایامیکه یک مرد از حقوق خویش هیچگونه اطلاع و درکی نداشته و ناحق حقوق دیگران را غصب نموده از آن خود مینماید، چطور شده میتواند که این مرد "حقوق" و "انسانیت" زن را رعایت کند؟"

آقای ارزگانی از یک طرف حقوق مساوی زنان و مردان را مربوط به بلوغ سیاسی و فرهنگی جامعه میداند و از طرف دیگر میگوید: وقتی که مرد سالاران از حقوق خویش بی خبر اند و به خاطر انحصار حاکمیت خون یکدیگر را میریزند، پس چگونه ممکن است که مرد سالاران برای زنان حق و احترام انسانی قایل شوند. «

آقای ارزگانی باید بداند که برابری حقوق زنان با مردان نه به بلوغ سیاسی و فرهنگی، و نه به "فهمیدن مرد سالاران از حقوق خویش مربوط است بلکه مربوط به ساختار اقتصادی اجتماعی جامعه و نظام حاکم بر آن می باشد. فقط زمانیکه نظام طبقاتی فعلی سرنگون شود شرایطی میسر گردد که زنان در کارهای تولیدی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سهمی شوند به همان اندازه از حق و حقوق مساوی و برابر با مردان برخوردار میگردند. فقط در یک جامعه عادلانه انسانی که مردم از تمام آزادی های اقتصادی سیاسی و فرهنگی برخوردار باشند، حقوق زنان میتواند با مردان مساوی باشد. و اگر مسأله را مربوط به بلوغ سیاسی و فرهنگی هم مربوط سازیم باز هم بلوغ سیاسی و فرهنگی فقط در یک جامعه عادلانه که در آن ستم طبقاتی و ملی نباشد و زمینه کار و آزادی های اقتصادی سیاسی و فرهنگی برای همه مساعد باشد امکان پذیر است.

آقای ارزگانی مسأله را بغرنج میسازد و تمایز بین مردسالاران و تفنگ سالاران قایل نمیشود وقتی میخواهد از تفنگ سالاران و جنگ سالاران صحبت نماید برای آن ها کلمه مرد سالاران را بکار میبرد به هر صورت وی میخواهد بگوید که هرگاه مرد سالاران به حقوق خود پی بردند به زن حق و احترام انسانی قایل می شوند.

نمیدانم منظور آقای ارزگانی از فهمیدن «حقوق خود» چیست. حقوق یک واژه عام است و در نزد طبقات و اقشار مختلف تعبیر ها و تفسیر های مختلف از آن صورت می گیرد. و حقوق مافوق طبقات اصلاً وجود ندارد.

در جوامع اسلامی حقوق مردان و زنان مشخص است چه از نگاه اقتصادی چه از نگاه سیاسی و اجتماعی مثلاً حق میراث، شهادت، حق انتخاب همسر و حق جدائی (طلاق) و محکوم بودن به پوشیدن حجاب و غیره. و همچنان در قانون دیه، دیه زن نصف دیه مرد است و غیره. حتی در جوامع سرمایه داری که ممکن به نظر آقای ارزگانی به بلوغ سیاسی

و فرهنگی رسیده باشند باز هم میبینیم که بردگی جنسی امروز یکی از بدترین اعمال ضد انسانی است که در حق زنان اعمال میشود. پس آزادی زنان نه در گرو فهمیدن مرد سالاران (مردان) به احقاق و حقوق شان است؛ بلکه آزادی واقعی زنان در پیوند عمیق با مردان در یک مبارزه طبقاتی که بتوانند آزادی خویش را از چنگال استبداد فئودالیسم و امپریالیسم حاصل نمایند و یک نظام عادلانه را تشکیل دهند که در آن برای همه زمینه کار، تحصیل و معشیت مساعد باشد و انسان ها مثل جوامع سرمایه داری تنها به ثروت اندوزی و منافع شخصی فکر نکرده بلکه منافع اجتماعی را بر منافع شخصی ترجیح دهند، بصورت عموم مردم گرائی و دگرخواهی جای اندیودالیسم و خودخواهی را بگیرد، امکان پذیر است. مسأله تساوی و حقوق زنان با مردان آنطور که آقای ارزگانی فکر میکند آنقدر هم ساده و آسان نیست که با یکی دو نصیحت و یا چند مقوله اخلاقی اعاده گردد بلکه یکی از مسایل عمده و اساسی است که امروز در تمام جوامع بشری چه در کشور های تحت سلطه و چه در کشور های پیشرفته سرمایه داری مطرح می باشد و از دیدگاه های مختلف مورد بحث قرار میگیرد. آنچه امروز از لابلای نشریات مختلف می توان به آن پی برد و به صورت عمده تبارز مینماید، پخش و اشاعه اندیشه های فمینیستی است چه بصورت رسمی تحت نام فمینیسم (که اساساً مبین دیدگاه بورژوازی در مورد مسأله زن می باشد چه غیر از آن که تحت شعار های «رهائی زن بد دست خود زن» که به تقلید از این نظر مارکسیستی که "رهائی طبقه کارگر تنها بدست خود این طبقه امکان پذیر است"، عنوان میشود. فمینیست ها با اعلام اینکه زن ها تحت انقیاد مرد ها قرار دارند کوشش در راه رهائی آنان از این انقیاد را وظیفه خود میدانند. مسأله دیگری را که فمینیست ها مطرح میسازند آنست که فمینیست ها به هر حال مرد را مسوول ستمدیدی زن معرفی میکنند و موقعیت فعلی زن در جامعه و باصطلاح «جنس دوم» به حساب آمدن وی راتنها ناشی از قدرت طلبی مرد و فرهنگ مرد سالاری تلقی می نمایند. با وجود تمام این تبلیغات فمینیست ها نتوانسته اند یک دید علمی در مورد زنان و رهائی آن ها پیشکش نمایند گرچه نظریات فمینیستی در قالب های- رادیکال فمینیسم، فمینیسم سمون دویوار سوسیال فمینیسم و غیره جلوه نمائی میکنند. در اینجا لازم میبینم در مورد هریک از این نظریات بطور خلاصه صحبت نمایم.

رادیکال فمینیسم

نخستین نظریه ای که بدان برخورد می نمایم نظریه رادیکال فمینیست هاست ایشان معتقد به برابری جنسیت هستند. آنها مرد سالاری را به حیث یک پدیده روبنائی مورد مطالعه قرار نداده بلکه آن را سیستمی با مناسبات تولیدی خاص خود جدا از سیستم و مناسبات تولیدی سرمایه داری میدانند. آنان ریشه ستم بر زن را در سیستم مردسالاری و از طریق مرد (جنس برتر) وارد دانسته و به این صورت مبارزه خود را به مبارزه علیه مردان و سیستم مرد سالاری محدود میسازند و رهائی زن را در جامعه سرمایه داری امکان پذیر میدانند. یکی از خواسته های اصلی آن ها داشتن کنترل کامل بر "بدن خود" است. این خواست را تا سرحدی پیش می برند که حتی رابطه جنسی زنان با مردان را برابر با تحت سلطه داشتن زن توسط مرد ارز یابی می نمایند. بدین لحاظ هم جنس گرائی را تاکتیک مبارزاتی برای تحقق این خواست میدانند. از منظر این دیدگاه هدف نهائی، گرفتن قدرت سیاسی توسط زنان از طریق انقلاب فمینیستی است از این رو رادیکال فمینیست ها متشکل کردن تمام زنان را بدون در نظر گرفتن پایگاه طبقاتی شان ضروری میدانند. آن ها تضاد اساسی را استعمار انسان از انسان نی بلکه برتری جنسی میدانند بدین لحاظ مبارزه طبقاتی را نفی مینمایند. نظام سرمایه داری را دشمن خود ندانسته و تنها خواهان "به قدرت رسیدن زنان هستند."

فمینیسم سیمون دویوار

سیمون دویوار که به عنوان نویسنده فرانسوی و همکار نزدیک ژانل سارتر معروف است نظریات خویش را در کتابی به نام "جنس دوم" مطرح و تشریح نموده است. وی با تشریح جامعه شناسانه تفاوت های که شخصیت و رفتار یک زن و مرد در جامعه بخود میگیرد، به صورت واقعی تشریح میکند: که دلیل وجود سلوک و رفتار زنانه و همینطور مردانه در جامعه از خود جامعه ناشی شده است و این امر به متفاوت بودن ساختمان بیولوژیکی آنها مربوط نمیشود. در رابطه باعللی که موقعیت طبیعی زن یا به قول خود وی "جنس دوم" بودن او باعث شده است همان توضیحاتی را عنوان میکند که در بخش مربوط به رادیکال فمینیسم مطرح گردیده است او درحالیکه عهده دار بودن وظیفه تولید مثل و مادر بودن را مانع تاریخی بر سر راه پیشرفت زن به حساب می آورد مسئولیت اصلی را به گردن مرد می اندازد که از همان آغاز زن را با وضعیت بیولوژیکی اش سنجیده و امکان موجودیت خودمختار بودن آنرا سلب کرده است به نظر سیمون دویوار بورژوازی زن را در تنگنا قرار داده است. ولی با آن معتقد نیست که با نابودی سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم و کمونیزم شرایط رهائی زن حاصل میگردد. آنچه وی میگوید: اینست که زنان باید در جهت "هویت مستقل" خویش کوشش نمایند.

سوسیال فمینیست ها

سوسیال فمینیست ها طیف وسیع را تشکیل میدهند به طور اصولی هر شخصی که معتقد به سوسیالیسم بوده و برای زنان اهمیت ویژه ای قابل میشود می توان آن را سوسیال فمینیست نامید. سوسیال فمینیست ها نظریات گوناگون دارند و بصورت عمده در سه بخش مورد مطالعه قرار میگیرند:

1- در میان سوسیال فمینیست ها نظریه ای وجود دارد که "کار خانگی" را دلیل عمده برای ستمکشی زنان میدانند. این نظریه بر این باور است که کار خانگی را حتی در جامعه و نظام سرمایه داری میتوان اجتماعی کرد برای رسیدن به

این هدف زنان را تحت شعار در خواست دستمزد برای انجام کار خانگی متشکل میکنند آنها به این باور اند که زنان از طریق گرفتن دستمزد امکانات بیشتر و وسیع تری برای پیشبرد فعالیت های اجتماعی بدست می آورند، آگاهی آنها بالا رفته و از این طریق به آگاهی طبقاتی دست می یابند. اگر بصورت دقیق نظر اندازی نمایم در این نوع مبارزه دونقص وجود دارد. نخست اینکه پذیرفتن نقش کنونی زن یعنی کار خانگی همواره وظیفه زن است. دودگر این خواست را از نهادی در درون جامعه سرمایه داری می خواهند. از دید علمی این مبارزه منفعل است چرا تنها جنبه اقتصادی مسأله را در نظر میگیرد و با گرفتن تنه دستمزد (که رفومی بیش نیست) مبارزه پایان می یابد. همچنان عامل عمده ستمگشی زنان را تنها کار خانگی دانسته و آن را نهادینه میسازد و به دلیل نظریات اکونومیستی حاکم در آن، جنبش زنان را از جنبش طبقه کارگر جدا میسازد. در مورد اجتماعی کردن کار خانگی باید گفت که نظام سرمایه داری خود مانع اجتماعی شدن کار خانگی است. کار خانگی، یعنی باز تولید نیروی کار و باز تولید نیروی انسانی. این ها هیچگاه در نظام سرمایه داری اجتماعی نمی شود. چراکه سرمایه دار از طریق کار مجانی زنان در خانه، مسوولیت تربیت و آموزش نسل بعدی کارگران و باز تولید نیروی کار را به عهده خانواده میگذارد و با پرداخت حقوق ناچیز باز تولید نیروی کار را برای خود بدست میآورد.

- عده دیگر سوسیال فمینیست ها بر این نظر اند که یک کاست اجتماعی را تشکیل دهند به همین دلیل معتقد هستند که بر زنان بطور کلی ستم دوگانه اعمال می شود. اینها مانند رادیکال فمینیست ها برتری جنسیت را ریشه اصلی ستم بر زن ارزیابی می کنند و به همین سبب دشمن اصلی را مردان می دانند.

در مورد ستم دوگانه بر زن باید ذکر کرد که این لفظ در مورد تمامی زنان بکار میرود اما چنانچه پیداست ستم دوگانه شامل دو بخش است: ستم اقتصادی و ستم جنسیتی- اجتماعی. بنا بر این در بر رسی مسأله زنان باید بین این دو تفکیک قایل شد. ستم جنسی- اجتماعی تمام زنان را بدون در نظر گرفتن پایگاه طبقاتی شان در بر میگیرد. این ستم ناشی از فرهنگ وایدنولوژی حاکم در نظام های مختلف بر زنان روا گردیده است و از آنجائیکه جزئی از روبنای سیستم حاکم را تشکیل میدهد از بین رفتن کامل آن تنها با نابودی کامل نظام طبقاتی میسر است. البته این بدان معنا نیست که مبارزه با آن رابه نظام آینده موکول سازیم. اما ستم اقتصادی تنها بر زنان کارگر ورنجبر وارد می شود و ریشه در نظام طبقاتی دارد و رهایی از این ستم فقط در مبارزات مشترک مردان و زنان طبقه کارگر و زحمتکش بر ضد نظام ستمگر و استثمارگر امکان پذیر است.

سومین بخش نظری این گروه هدف خاصی را در بررسی مسأله زن دنبال میکند و آن آشتی فمینیسم و مارکسیسم است. ایشان دیدگاه مارکسیست های کلاسیک را مورد نقد قرار میدهند و معتقد اند که مارکسیست های کلاسیک پایه های اقتصادی موقعیت زنان را در جوامع سرمایه داری مورد بر رسی قرار میدهند و مبارزه جنبش زنان را در خدمت مبارزه طبقاتی قرار میدهند و با انصراف از ریشه های فرهنگی ارزش کمتری برای زنان قایلند. اینان برای آشتی دادن مارکسیسم و فمینیسم نخست آنها را از هم جدا کرده و از طریق مارکسیسم مبارزه طبقاتی را برای سرنگونی بورژوازی ضروری میدانند و در همین راستا مبارزه فمینیستی را برای سرنگونی نظام مرد سالاری لازم میدانند. ضعف این نظریه در این است که در بر رسی ستم دوگانه برتری جنس مرد را اساس موقعیت تاریخی زن دانسته و در نفع دیدگاه اکونومیستی نقش پدیده مرد سالاری را جدا از مناسبات اجتماعی حاکم عمده میسازند. خلاصه آنکه فمینیسم در حالیکه روی ستمدیدی زن انگشت میگذارد و آن را مورد انتقاد قرار میدهد، به دلیل فقدان دید طبقاتی قادر به توضیح درست این ستمدیدی و علل آن نیست و جز راه حل های رفرمیستی نمی تواند راه حل واقعی برای زنان ترسیم نماید. فمینیسم خشم انقلابی زنان را در کلیت نظام سرمایه داری با همه کثافات و گنبدگی های آن و از جمله فرهنگ مردسالارانه اش به سوی تنها یک عامل روبنایی آن هم به گونه انحرافی و تمسخر آمیز منصرف میسازد. مارکسیسم زنان ستمدیده را برای رهایی از برده گی و استثمار که حاصل تحمیل نظام های طبقاتی است، برای کسب آزادی و استقلال به مبارزه متحد و دوشادوش با مردان (مردانی که خود تحت ستم قرار دارند) بر علیه کلیت نظام گنبدیده سرمایه داری فرا میخواند.

بیانید بیبینیم که آقای ارزگانی که از یک طرف اکت اسلامی و از طرف دیگر اکت دموکراتیک میکند چه میگوید "در یک کلام باید افزود که زنان نباید "منتظر" مردان باشند که حقوق شان از سوی مردان داده می شود و مردان هم کلا به آن حد از "بلوغ سیاسی

و "دانش عصر" نرسیده اند که در صدد تحقق تساوی حقوق زن و مرد اقدام عملی و صادقانه نمایند. بلکه لازم است که اگر زنان "مسوولیت های" ضروری خویش را به صورت ذیل درک و عملی نمایند تا حقوق شان، توسط "خودشان" تدریجا بر آورده شود" در اخیر آقای ارزگانی مسوولیت زنان را در خودباوری، خودسازی و آگاهی سیاسی زنان خلاصه مینماید و برای علاج آن به چند نصیحت و پند و اندرز اکتفا میکند.

آزادی زنان آنطور نیست که فمینیست ها و آقای ارزگانی مطرح میسازند آزادی زنان به تنهایی توسط خود زنان صورت نگرفته بلکه آزادی زنان در چوکات مبارزه طبقاتی در اتحاد با مردان بخاطر یک جامعه انسانی و عادلانه امکان پذیر است.

وقتی از دید طبقاتی به موقعیت زنان نگاه کنیم زنان بورژوازی همانقدر در مکیدن خون پرولتاریا و کارگران غرق هستند که مردان بورژوازی. در "1871 در پاریس آنگاه که کمون قهرمانانه کارگران توسط مسلسل ها شکست خورد، ما دگان سبع بورژوازی حتی از مردان حیوان صفت خود در انتقام خون آلود از پرولتاریای سرکوب شده پیشی گرفتند".

بناءً تضاد اساسی در جامعه تضاد بین کار و سرمایه است و آزادی و حقوق زنان هم از طرف طبقات ارتجاعی و ستمگر پامال میشود . آزادی زنان و برابری آنان با مردان در همه عرصه های حیات اجتماعی وقتی امکان پذیر میگردد که نخست طبقات محروم و ستمکش جامعه از زیر یوغ نظام استعماری و استثماري امپریالیستی و فنودال کمپرادوری رهائی یابند. در آن صورت است که زنان از حقوق مساوی با مردان بهره مند میشوند. (فوران) 5 . 10 . 2007 رویکردها:

ملاحظاتى درباره مسأله زن (اشرف دهقانى)
حق رای زنان و مبارزه طبقاتی (روزالوکزامبورک)
سمینار بررسی ستمدیدیگی زنان (لندن ، فوریه 1987